



PROLOGUE **BLACKEST NIGHT**

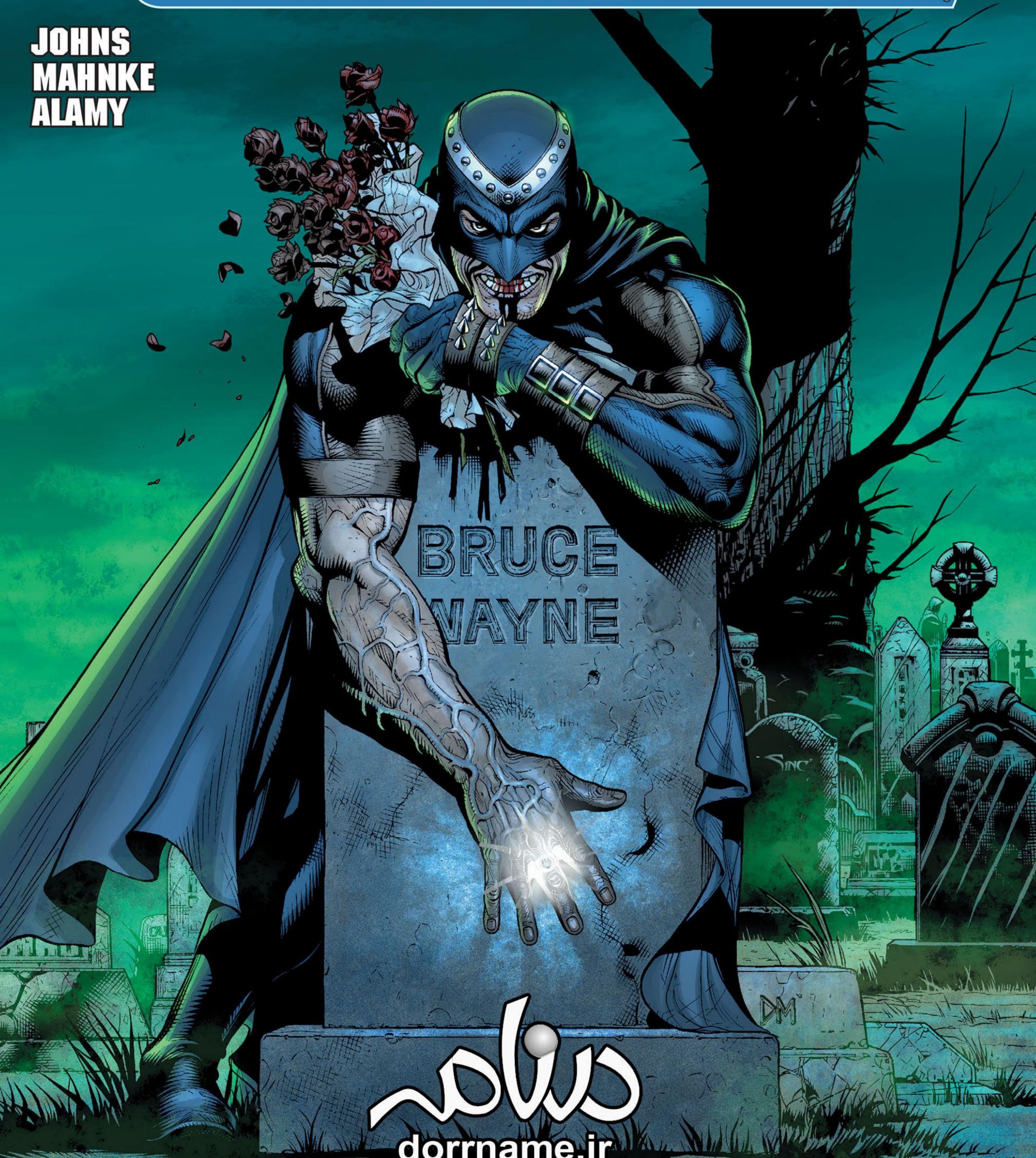


43

E. SEP '09

GREEN LANTERN

**JOHNS
MAHNKE
ALAMY**



دورنام

dorname.ir

کاری از: کیوان داوند



PROLOGUE **BLACKEST NIGHT** 

43
E. SEP '09

GREEN LANTERN

**JOHNS
MAHNKE
ALAMY**



*Johns
Mahnke
Alamy*

هیچکس قرار نیست
تا ابد زنده بماند.

ولی به عنوان کسی که
بصورت فودفوان نگهبان
جهان نامیده می شه من
من همیشه زنده بودم.

وقتی برای اولین بار میلیاردها
سال پیش اعلام کردیم
که علت نهایی
هرچ و مرچ امساسته
من اونجا بودم.

وقتی امساست رو گذاشتیم کنار و سوگند خوردیم
در خدمت محافظت از جان تمام موجودات سنتینت در
برابر شیاطین تاریکی دفاع کنیم من اونجا بودم.

وقتی مجبور شدیم نیروهای
پلیس بین کهکشانی را جایگزین
کنیم من اونجا بودم. اینها منهایترهای
انسان نما بودند که اشکال در
برنامه ریزی اونها باعث از بین
رفتن بخشی کامل از میات شد.

وقتی قدرت نور فیروزه ای
اراده رو بدست آوردیم و
لشکر فانوس سبز رو
بنیانگذاری کردیم.
من اونجا بودم.

من قرن ها به عنوان
عضوی وفادار از نگهبانان
همه جا حضور داشتم.

ولی دیگه
نه.

در کتاب او! یک پیشگوی
باستانی هست که تحت عنوان
سیاه ترین شب مطرح شده. در
اون کتاب به فطرات صدور
اجازه به درو کردن انرژی امساست
اشاره شده...

...متی در مورد آمیفتگی
عواطف آزاد شده از یک
موجود سنتینت و تغییر
آن به قدرت هم هشدار داده
شده.

کتاب وی کهکشانی، بهش
۶ اینطور می که... گستره هایی
از عواطف به پا فوهند فاست!
بوشش فشم سرخ، نورهای نارنجی
آز و طمع، آتش زرد و مِشت،
شعاع های نوری آبی رنگ امید
درفشند گی نیلی رنگ مهربان و
و ماله بنفش رنگ عشق...

"...و در مرکز همه آنها قدرت
سبزرنگ اراده.

"و وقتی فیزش نور اتفاق افتاد، تاریکی
هم برپا فوهند شد! تاریکی ای بدون امساست.
تاریکی فاقد نیروی میات."

من ماهیت تاریکی ای که برپا فوهند شد، می شناسم.
با او صحبت می کنم. می پرستمش. و به دستوراتش
عمل می کنم.

نگهبان
من...

من...
عطش دارم.

امروز، از من فواسته
تا کتاب سیاه رو باز
کنم.

و در تولد اولین فانوس سیاه
ایفای نقش کنم...

کست سینی

سیاه ترین شب

زندگی پس از مرگ
وجود دارد.

زندگی مدفون در زمین سرد و مرطوب.
صداهای گریه ففه ای که از سمت بالا
میداد. و تنها تصویر تاریکی مطلق که از
سمت پایین میداد.

اسم من ویلیام هنده.

اگرچه هنوز زنده ام، ولی
قلب من آکنده از مرگه.

و از این بابت
فوشالم.

پیش درآمد

داستان

فانوس سیاه

Writer: **GEOFF JOHNS**
Pencils: **DOUG MAHAKE**
Inks: **CHRISTIAN ALAMY**
Color: **RANDY MAYOR**
Cover: **MAHAKE, ALAMY**
and **ALEX SINCLAIR**
Variant Cover: **EDDY BARRAWS**
and **NEI RUFFINO**
Letters: **ROB LEIGH**
Assoc. Editor: **ADAM SCHLAGMAN**
Editor: **EDDIE BERGANZA**

CONVERSION BY
WILDSTORM

همه می گن خود سفر هم
به اندازه به مقصد رسیدن مهمه.

مقصد همه ما مرگه.

اون لحظه سیاهی مطلق و همیشگی
که وجود شفص رو در قضاوت سفرش
بر می گیره. بعد اون سفر تمام درد و
نگرانی و مسکلات رو با خودش می بره...

...برای همیشه.

شاید هم قراره همیشگی باشه. مرگ چندین
بار در این جهان کلک شده...

...چون کسی
بهش اجازه داده.

صدای مرگ رو میشنوم
که داره صدا می کنه.

بله؟
بله، دارم
می شنوم.
چی شده؟!!

از زمانی که به یاد میارم صداشو
شنیدم.

محل زندگی و کار خانواده من به
مرده شورفونه بود در ماشیه گست سیتی.

پدر و مادرم و دو برادرم.

و من.

من بچه وسطی
بودم.

اولین فاطره ام
یاد گرفت راه
رفتن بود...

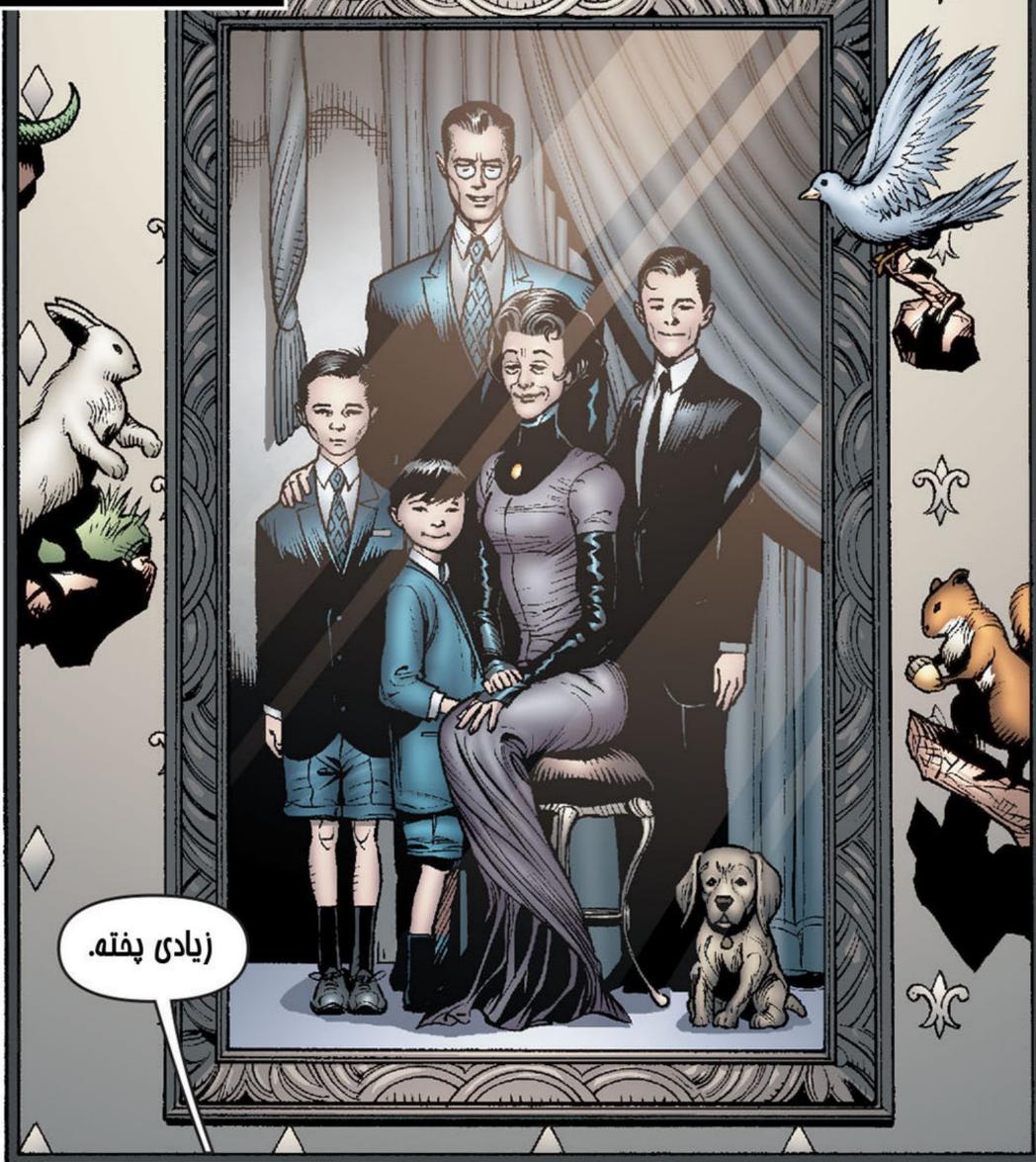
...و پیدا کردن پدرم
در حال کار.

ویلیام؟!!

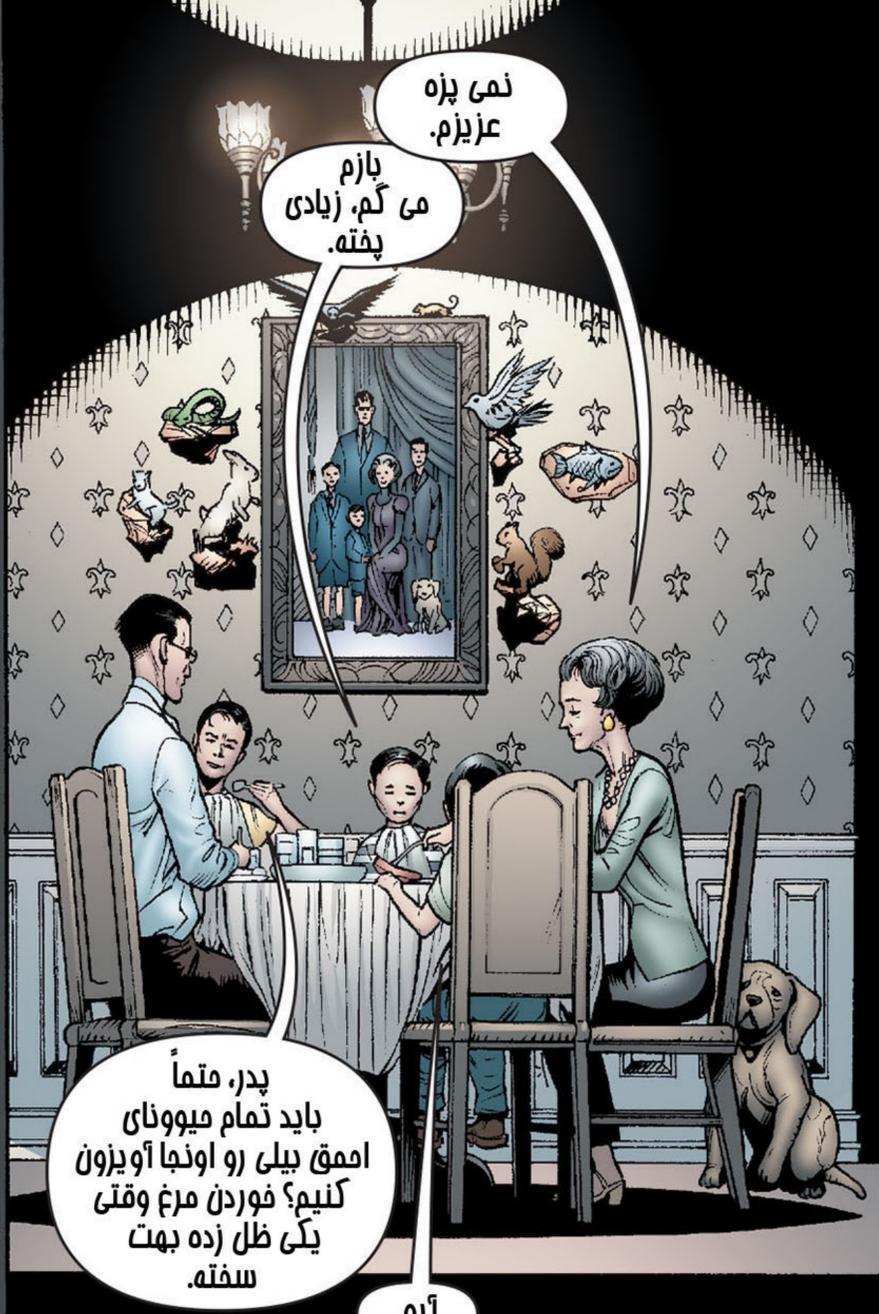
قشنگه.

پدرم هیچوقت
با من ارتباط برقرار
نمی کرد.





زیادی پفته.



نمی پزه عزیزم.

بازم می گم، زیادی پفته.

پدر، متماً باید تمام میوه‌های امق بیلی رو اونجا آویزون کنیم؟ خوردن مرغ وقتی یکی ظل زده بهت سفته.

آره.

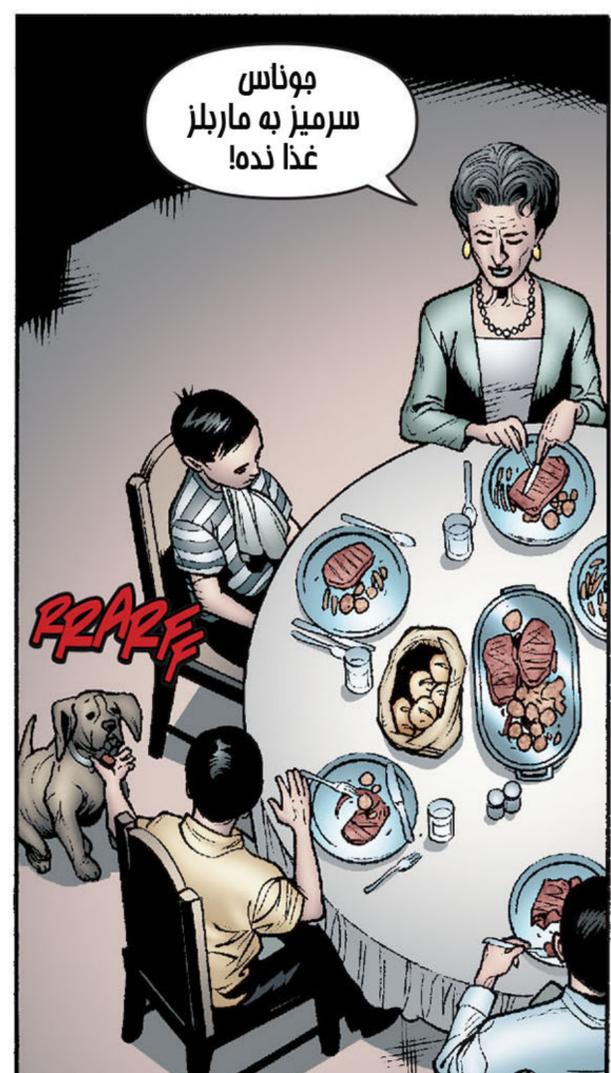


لازم نیست همشونو بذاری اون بالا. تو اناقت نگهشون دار، باشه؟

باشه پدر.

این سر گرمی وفشتناک رو از کجا یاد گرفتی؟

از هر دو شما.

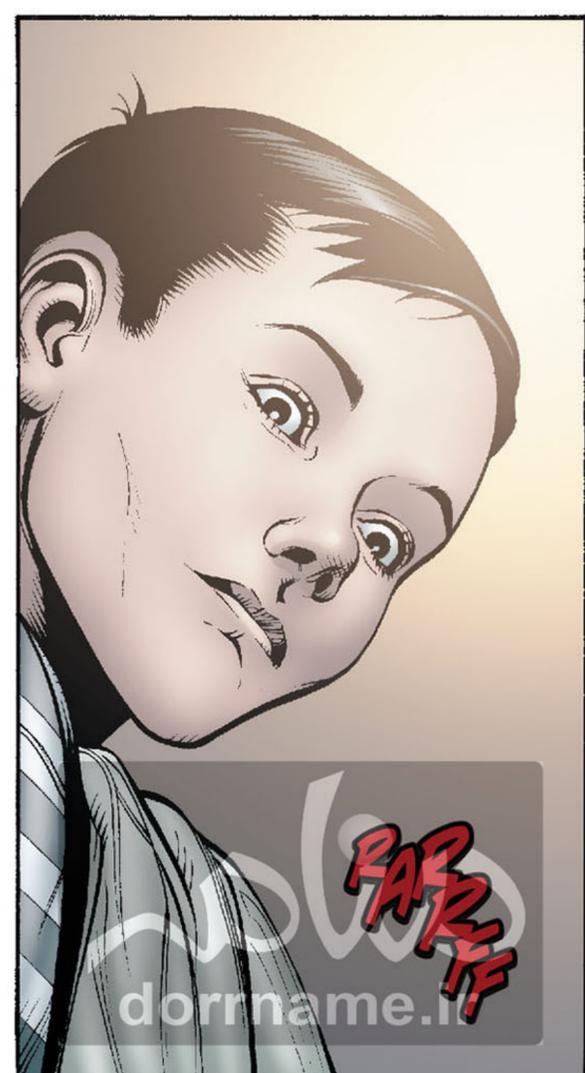


فوناس سرمیز به ماربلز غذا نده!

RRARFF



RRARFF



RRARFF
dormname.ir



همه جا رو دنبالش گشتیم مامان!

با همسایه ها تماس می گیرم. نمی تونه زیاد دور رفته باشه.

ماربلز!

اقتصاد ممکنه صعود و نزول داشته باشه. ولی مردم همیشه می میرند.

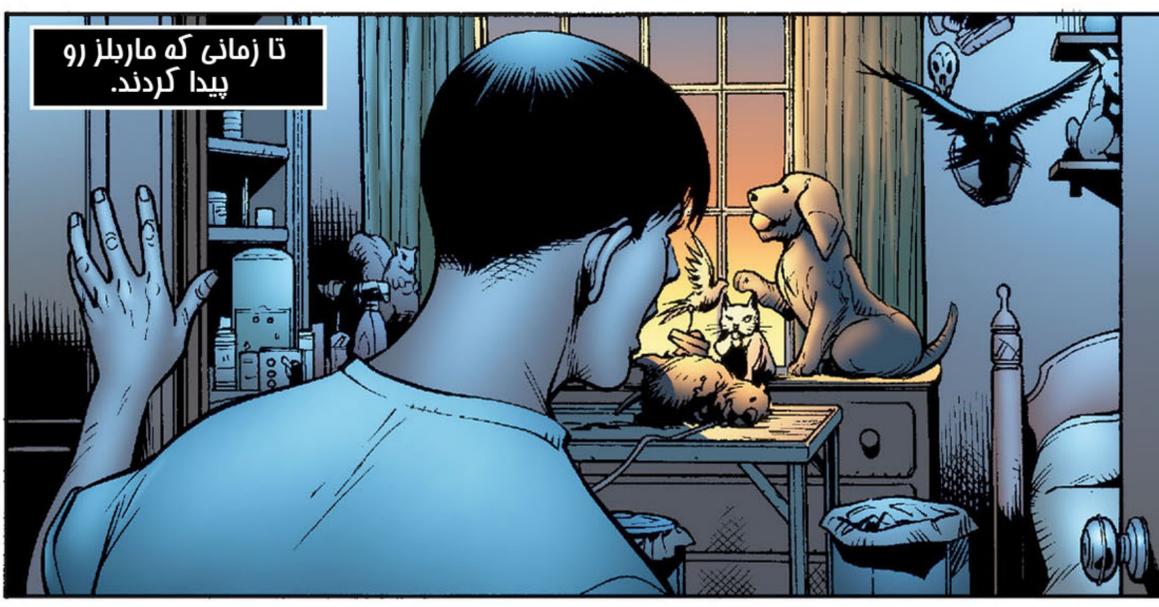
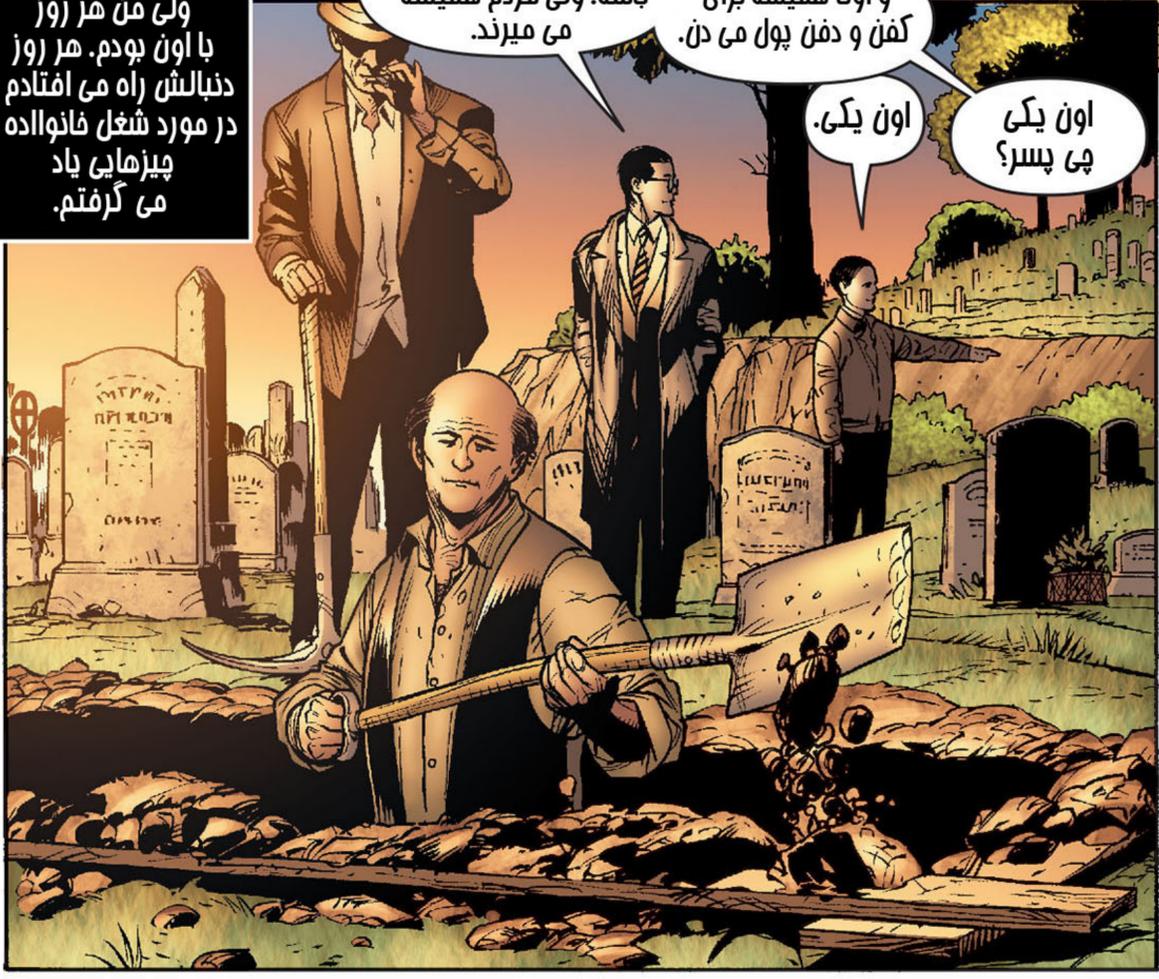
و اونها همیشه برای کفن و دفن پول می دن.

ولی من هر روز با اون بودم. هر روز دنبالش راه می افتادم و در مورد شغل خانواده ام چیزهای یاد می گرفتم.

اون یکی.

اون یکی چی پسر؟

می فوام قبرم اونجا باشه.



تا زمانی که ماربلز رو پیدا کردند.



بیا راجع جهش حرف بزنیم ویلیام. تو با مردم راحت نیستی...

مردمی که مرگت می کنند.

منظورت چیه؟

اونها منو پیش چند تا روانشناس فرستادند تا بالاخره فهمیدم چیزی رو که می خواستند بشنوند بهشون بگم. نه چیزی که می خواستم بگم.

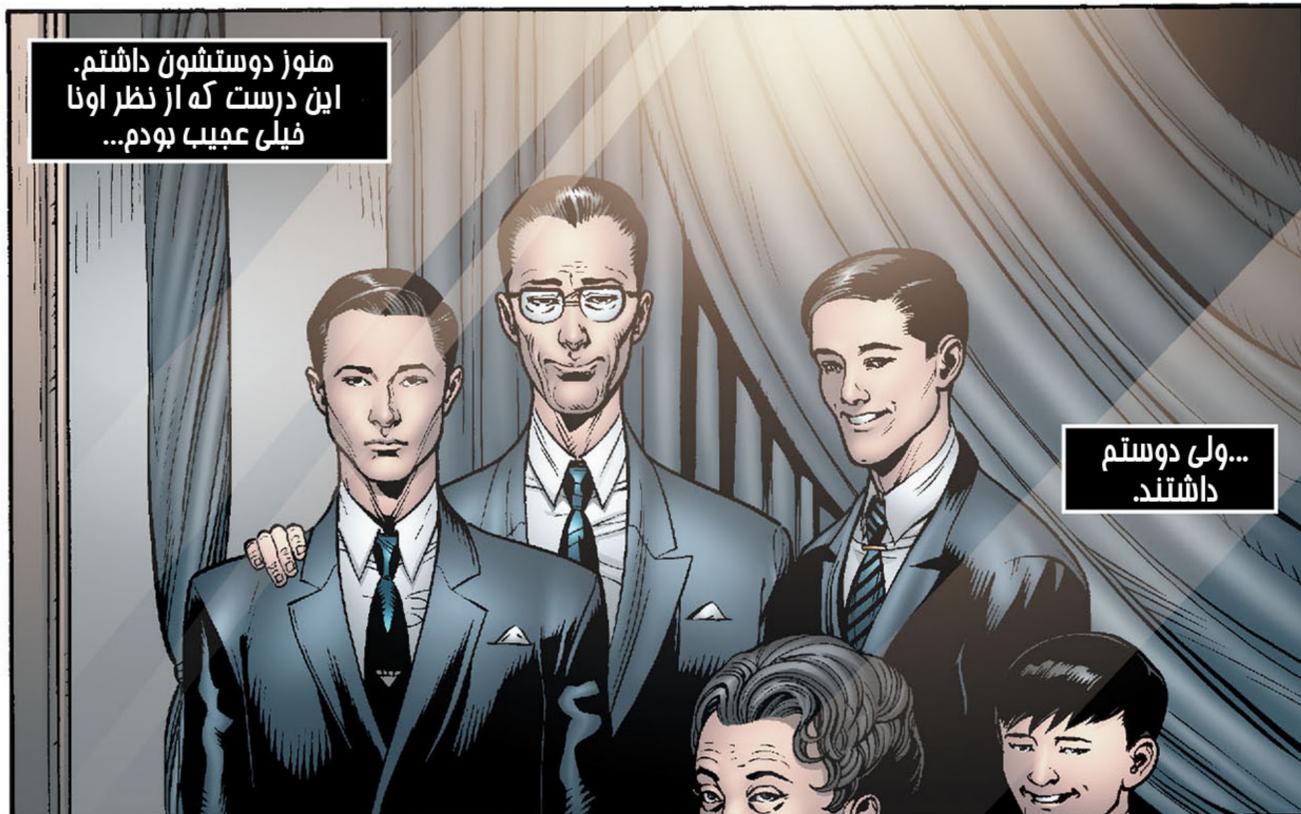
من به لایه بیرونی برای فودم ساقتم. همه چیزو نمی تونستم درون فودم پنهان کنم. ولی کافی بود...



... کافی برای اینکه فقط
به عنوان فرد تابلو خانواده
مطرح باشم.



هنوز دوستشون داشتم.
این درست که از نظر او
فیلی عجیب بودم...



... ولی دوستم
داشتند.



بعد به روز موجود
بیگانه اومد.

**KRIK
KRIK
KRIK
SHH**



و پیام هند.

در درون تو درجه ای
به تاریکی مطلق ومود
داره.

**KRIK
KRIK
KRIK
KRIK**

آتراسیتوس!

اولین روزی بود
که فانوس سبز رو
دیدم.

فانوس های
سبز.

شما به اندازه
اربابتون گناهکار هستید.

فشم منو
مس کنید.

تو
دستگیر
می شی.



و میله کهکشانی.

وسيله ای شیطانی که بیگانه های
فضایی برای جذب قدرت سافند...
و شامل قدرت نور و ملشه های
فانوس سبز هم می شد.

آتراسیتوس ادعا کرد که این
وسيله می تونه تاریکی درون منو مهار
کنه... پلیدی ای که خانواده ام فکر
می کرد روم منو تسفیر کرده.

این وقتی بود که دوباره اون صدایی
که منو صدا می کرد شنیدم.

هی!

ویلیام هند.



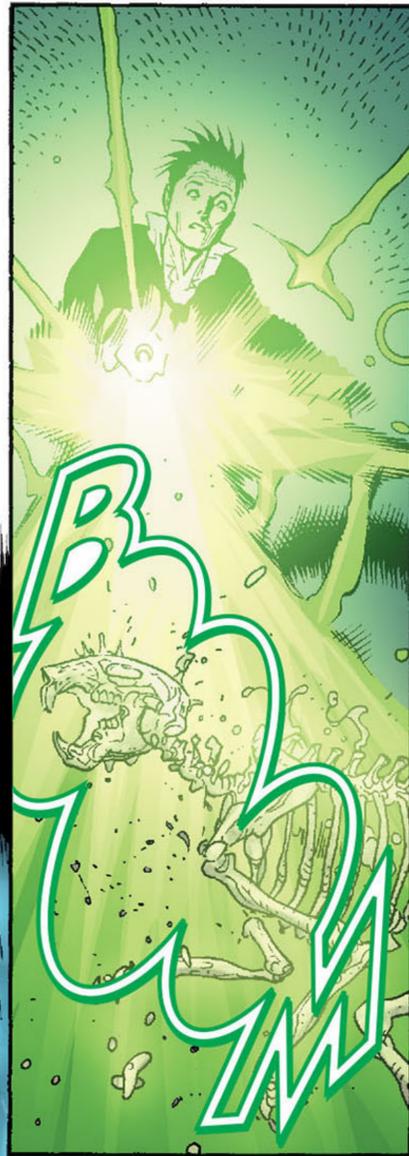
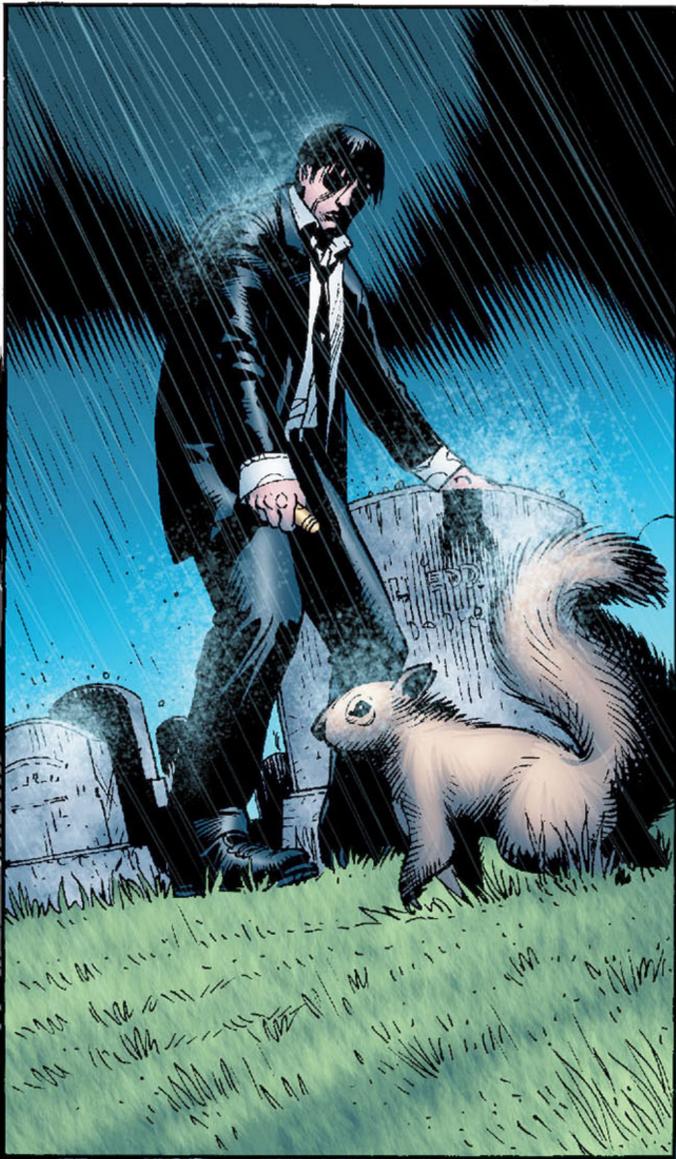
هی پسر!
تو حالت
فوبه؟

فرار کن.

هی...!

فرار کردم.

به جای امن.

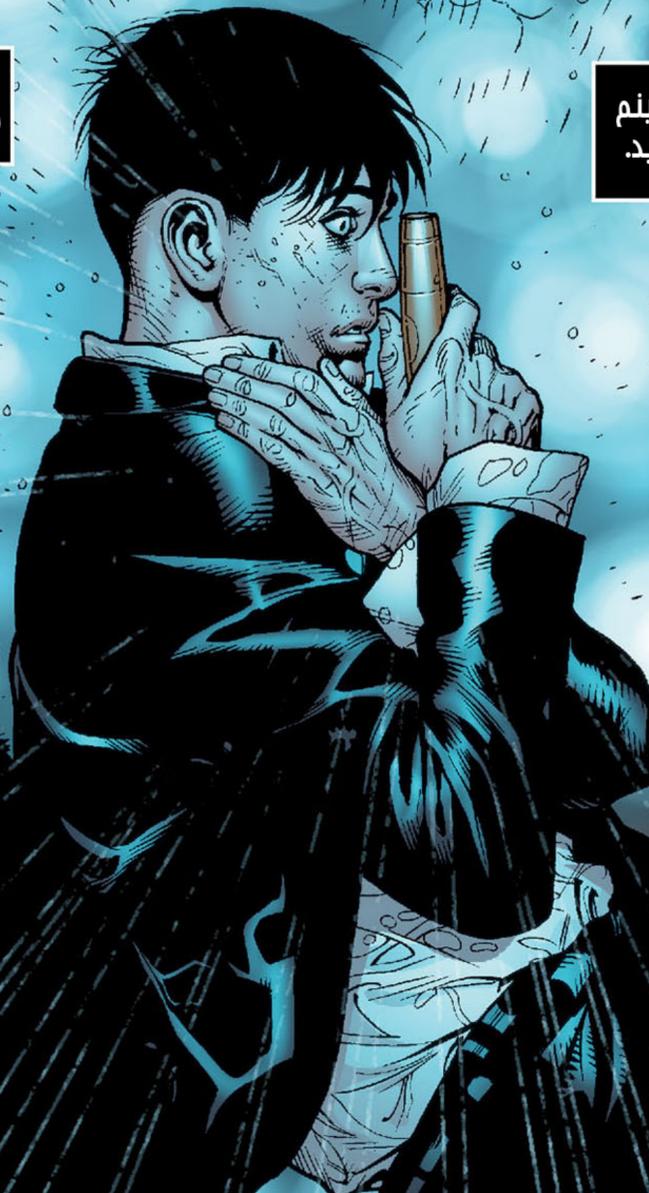


هر وقت چشمم رو می بستم، کورم می کرد.

نور فانوس سبز منو بیدار نگه می داشت.

متی در اعماق قبر هم می تونستم ملقه اونو ببینم که مثل نوری فیلی شدید تو تاریکی می درخشید.

باید فاموشش می کردم.



باید نوری که منو بیدار نگه می داشت خاموشی کردم.



...مطمئن نیستم این زن از کجا اومده، ولی مشفصه که نمی توانیم اونو بخشی از کادر فدماتی عمومی فانوس سبز به حساب بیاریم...

و میله آسمانی ساز منو به سمت فانوس سبز راهنمایی می کرد...

...ولی نمی فواستم با کت و شلوار باهانش روبرو بشم. می فواستم چیزی ببوشم که...



...فاص باشه.

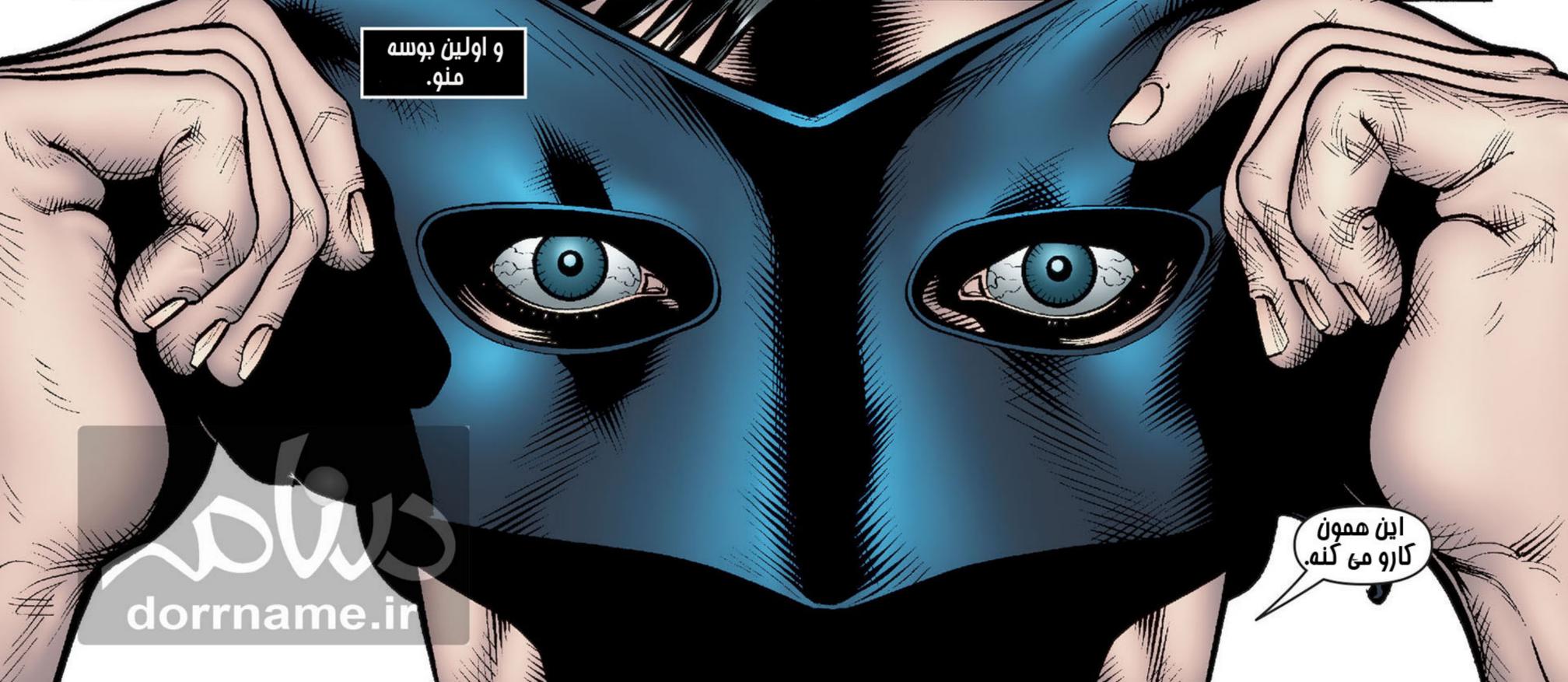
...یه کیسه جسد...



چیزی که فونه رو درام تداعی کنه.



فانواده رو.



و اولین بوسه منو.

این همون کارو می کنه.

بالافره لباسی رو که در اون راحت بودم پوشیدم.

من کی هستم؟

من بلک هند هستم.

ازت نپرسیدم. برام مهم نیست.

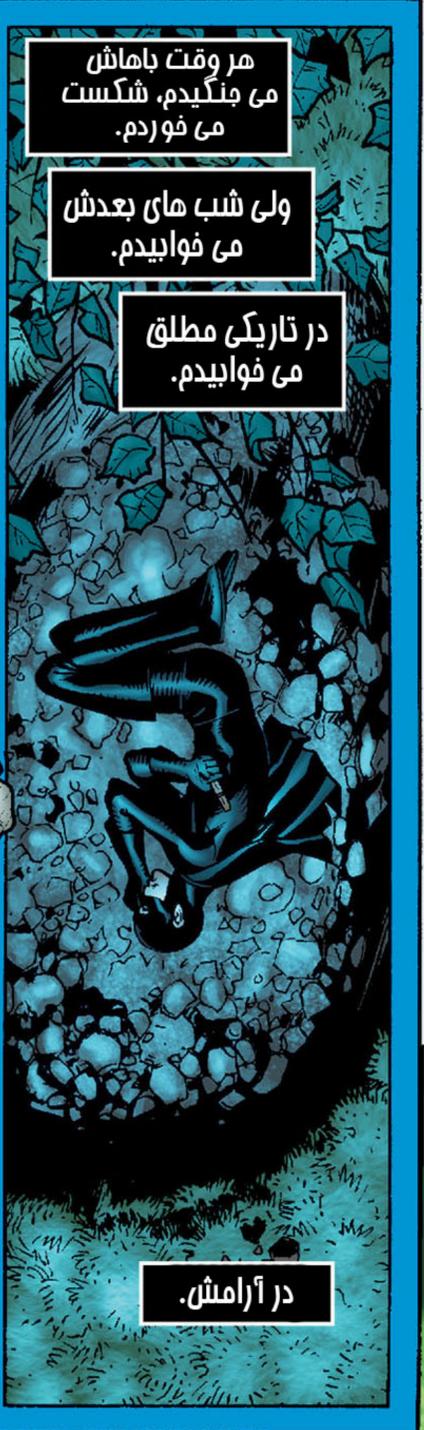
تو هم به دیوانه ماسک به چهره زده مثل سونار و دکتر پولاریس هستی.

فانوس سبز سلام منو نشناخت. اون فیلی در گیر منیت فودش بود.

هر وقت باهاتش می جنگیدم، شکست می فوردم.

ولی شب های بعدش می فوایدیم.

در تاریکی مطلق می فوایدیم.



در آرامش.



ولی زیاد طول نمی کشید.

چون این فانوس تنها فانوس سبز نبود.



تعداد بیشتری به زمین می اومدند. و نور اونها رو که سرزنش کننده بود مس می کردم.

سالها...



...تا اینکه یک روز نور بطور کامل فاموش شد.



ولی هنوز بارقه ای در فضای بیرون وجود داشت. بارقه ای که باید پیداش می کردم.

قضاوت انجام شده.

تو شایسته نام فود فواهی بود...

بلک... هند.

نن...

در تلاش برای فاموش کردنش دستم رو از دست دادم.



کمی بعد دوباره صدای مرگ رو شنیدم که صدام می کرد.

به من می گفت که باید فرار کنم تا گیر گروهی دیگه از موجودات بیگانه نیفتم.

ولی تو هواپیما جایی برای مخفی شدن وجود نداشت.



باید اون تو باشه... جنیان و فرزندان نور من...

درون من منبع قدرتی پیدا نکردند.



ولی دست منو امپا کردند...



... و بهمش زندگی دوباره دادند.

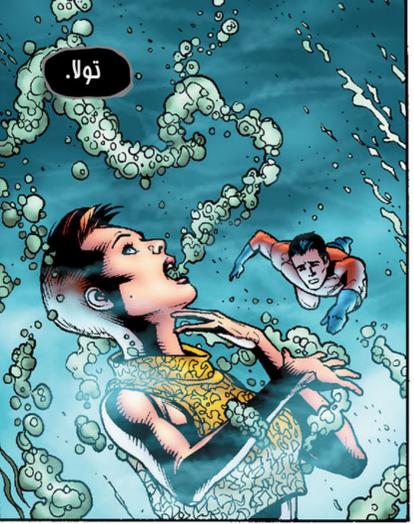
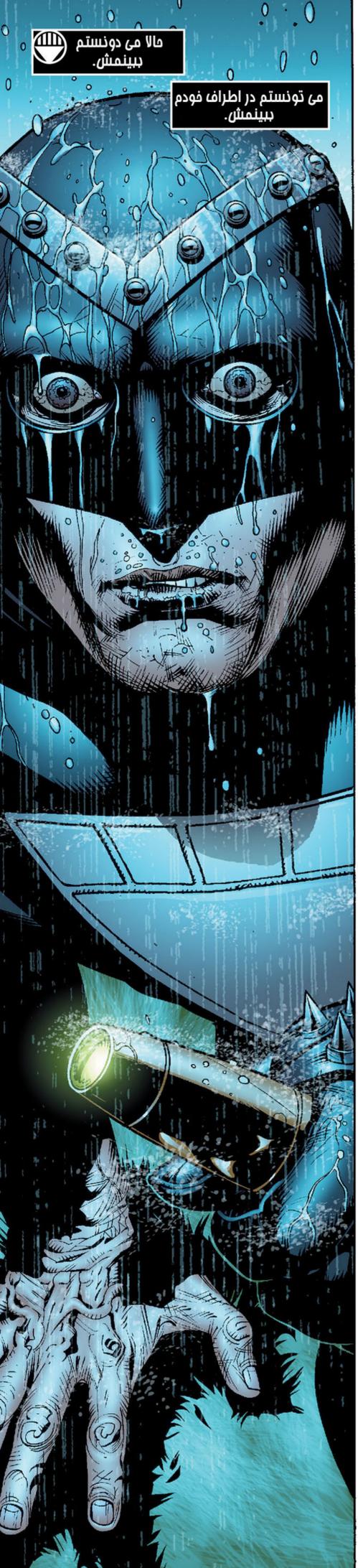


و به همراهش مرگ.

نه تنها صدای مرگ رو می شنیدم و می تونستم لمسش کنم...

ملا می دونستم
بینمش.

می تونستم در اطراف فوادم
بینمش.



تولا.



ال برت.



سو دینی.



رونی ریموند.



دیگر هارکنس.



تد کورد.



مکسول
لرد



رایان کندال.



دی تایلر.



روی
لینکلن.



رامر هیدن.



ویک سیم.



رالف
دینی.



مین
لورینگ.



آرتور لایت.



جان مونز.

و خیلی های دیگه...

باستون برزند.

تارا مار کوف.

وزلی دادز.

بنی لین
هیدن.

آرتور کری.

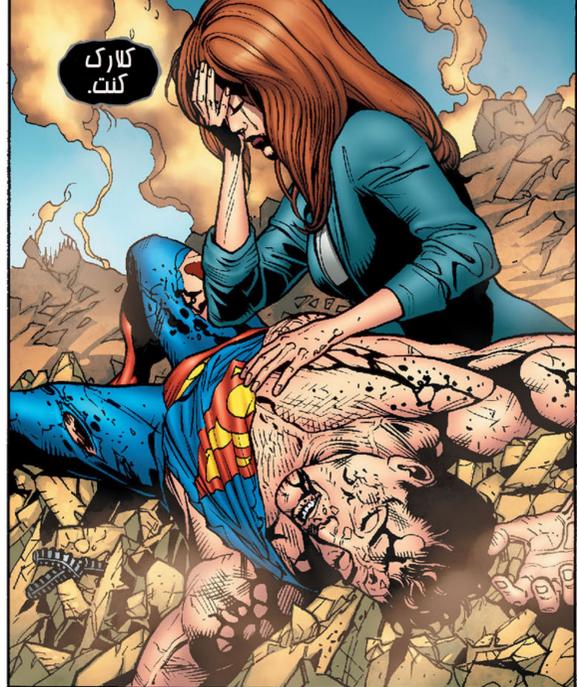
ماناتان کنت.

بروس وین.

آره دارم
گوش می دم.
من اینجا
هستم.



بله همشونو می بینم...
...و اونهایی که از مرگ فرار کردند.
اونهایی که مردند و دوباره زنده شدند.



کارک کنت.



دایانا پرنسس.



آیور کوین.



می فواهی برشون کردونی.

همشونو می فوام.



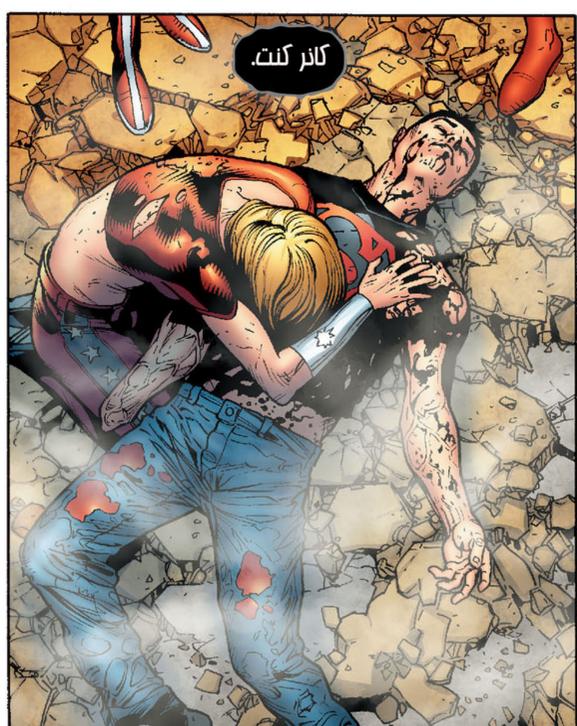
کیلواک.



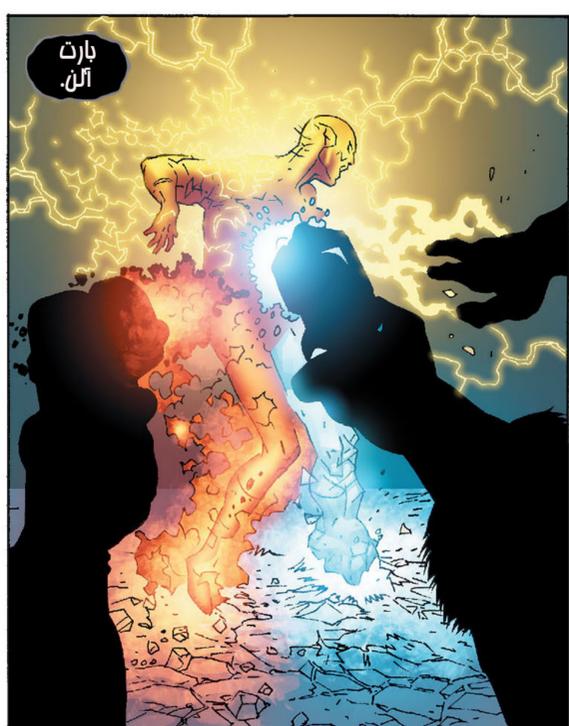
هل جوردن.



تورا اولافسداتر.



کانر کنت.



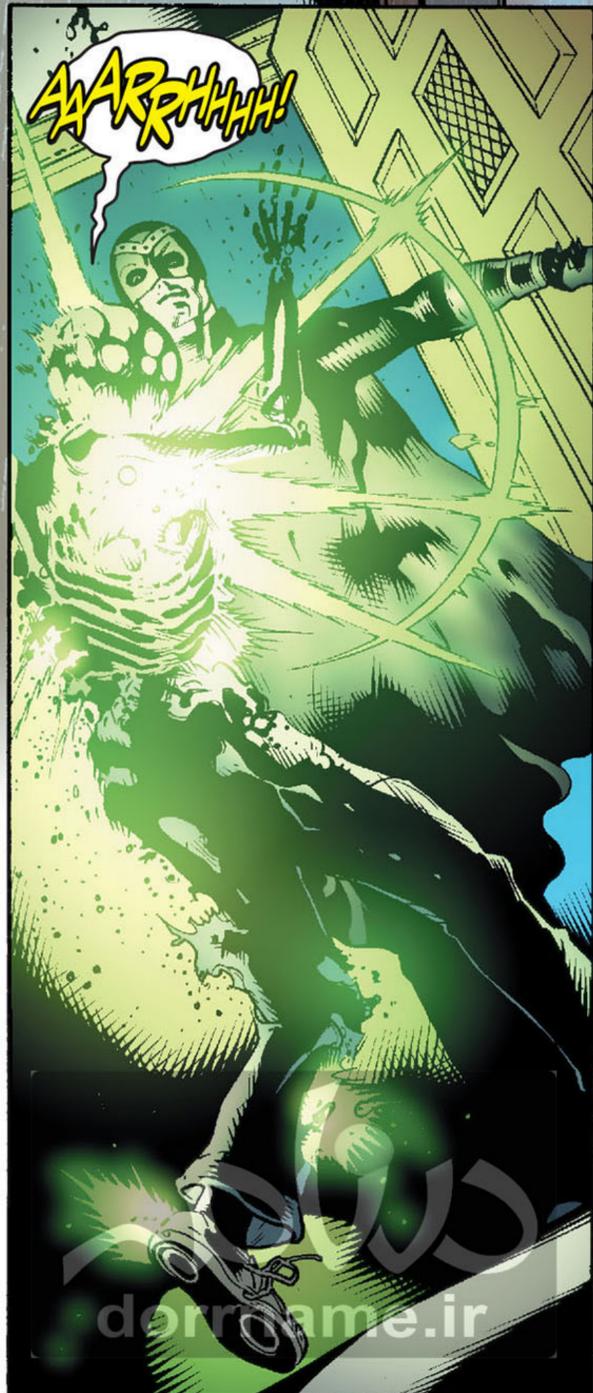
بارت آلن.



بری آلن.

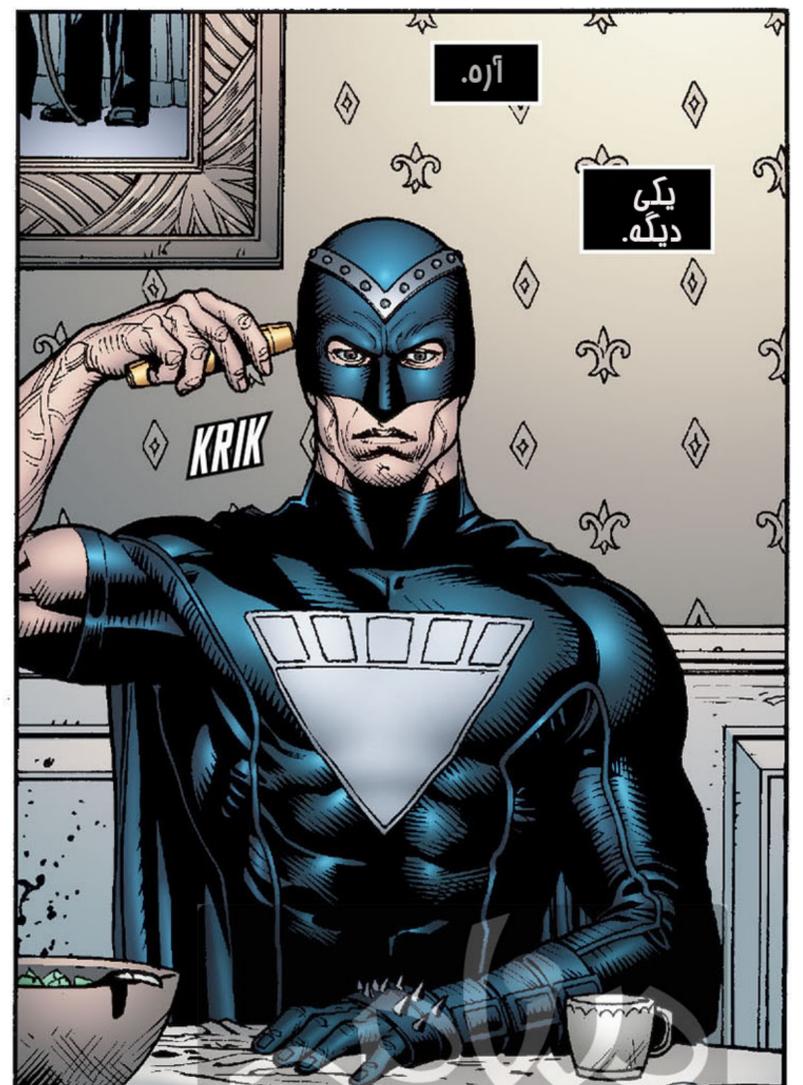


دوباره دربارہ بیلی تماس گرفتند.

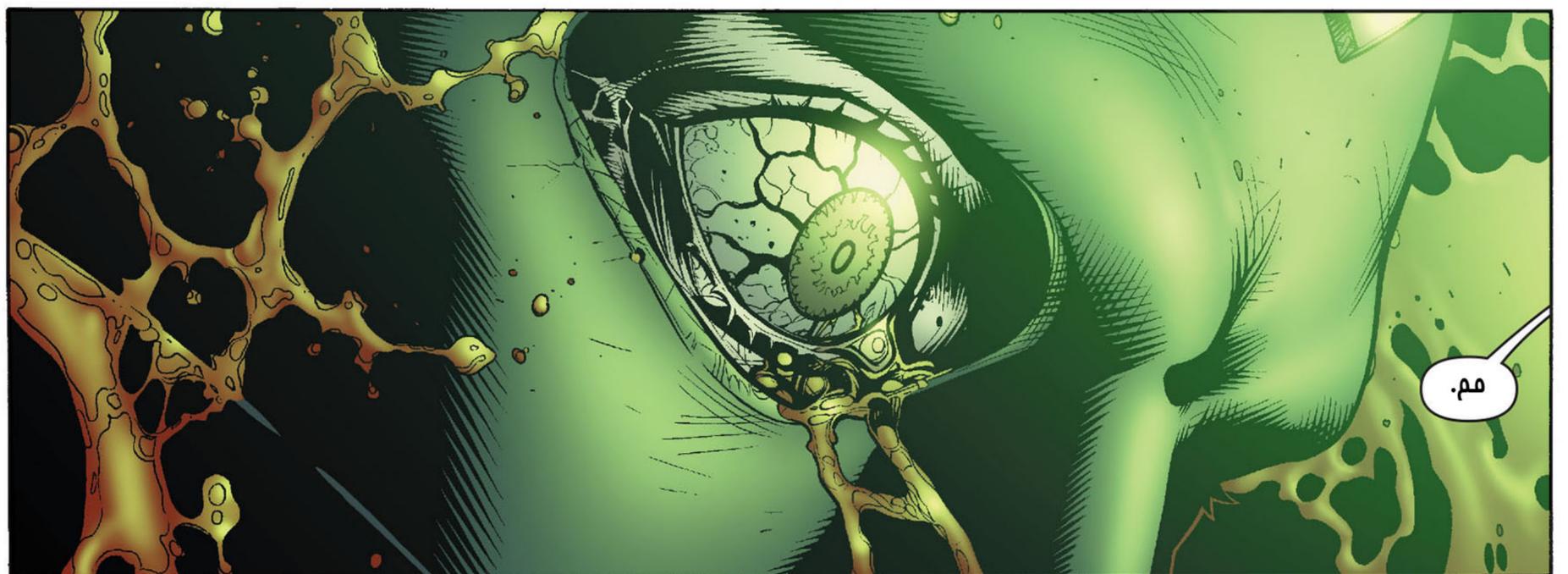
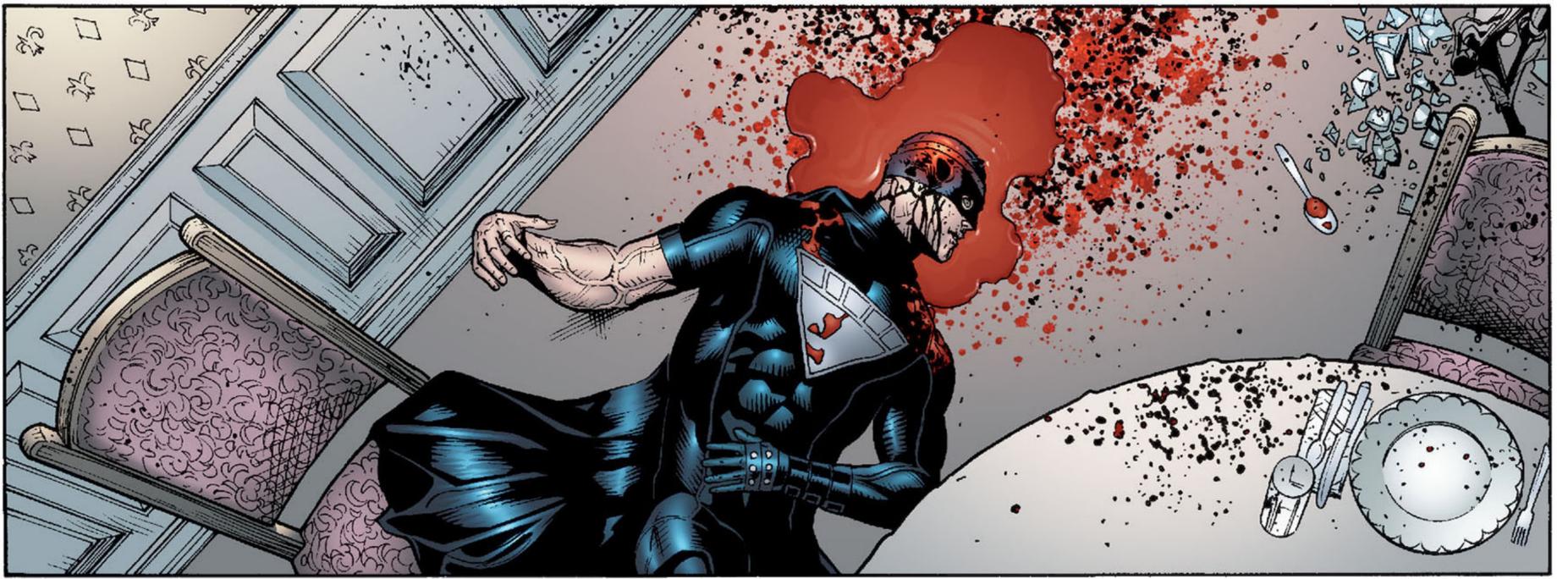
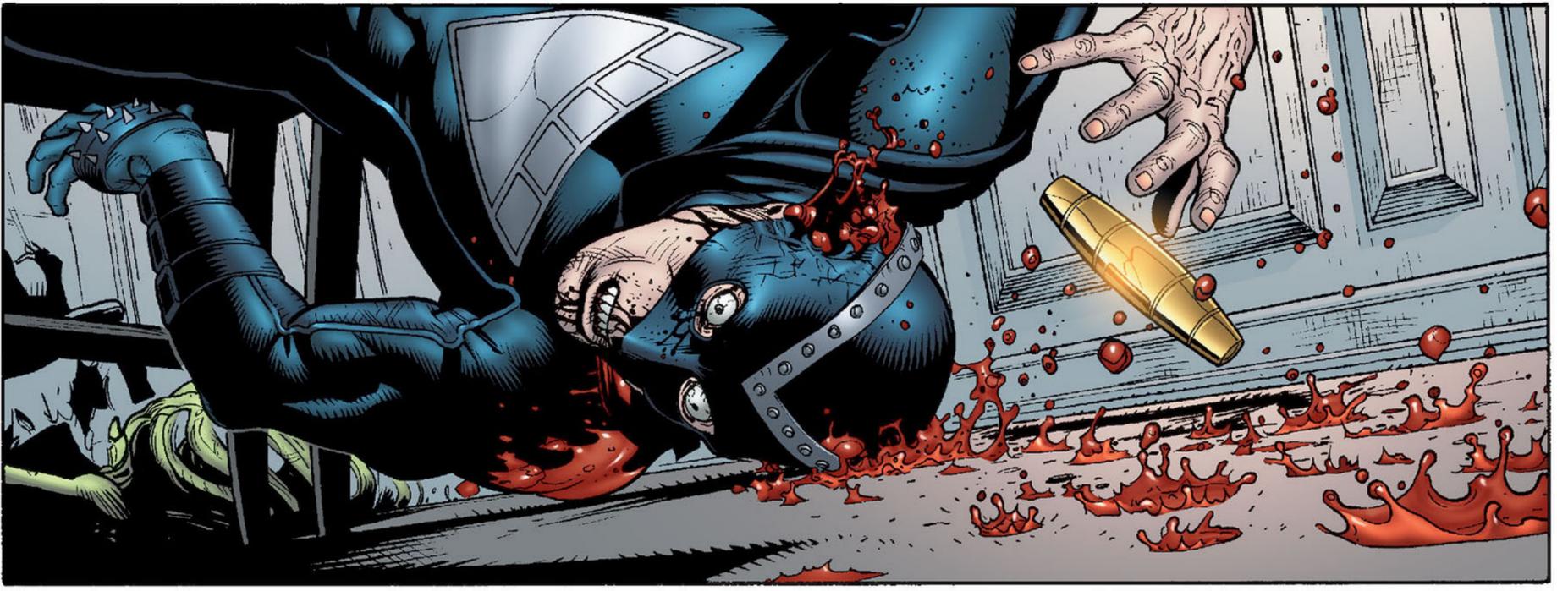




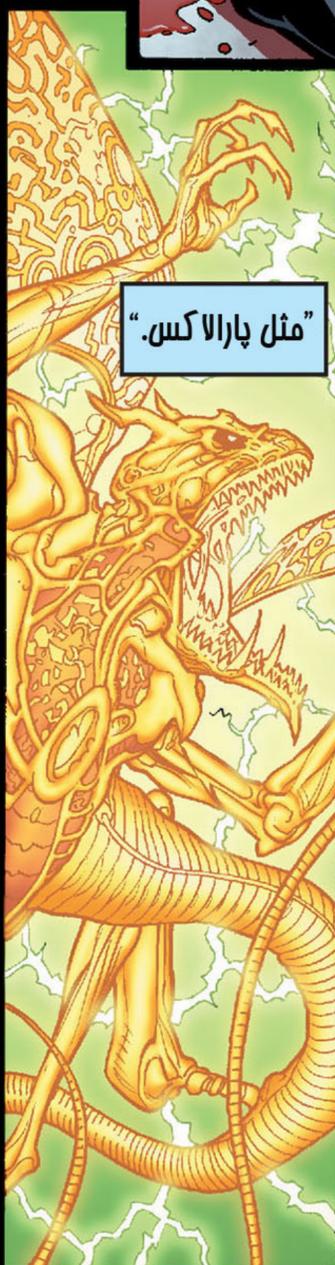
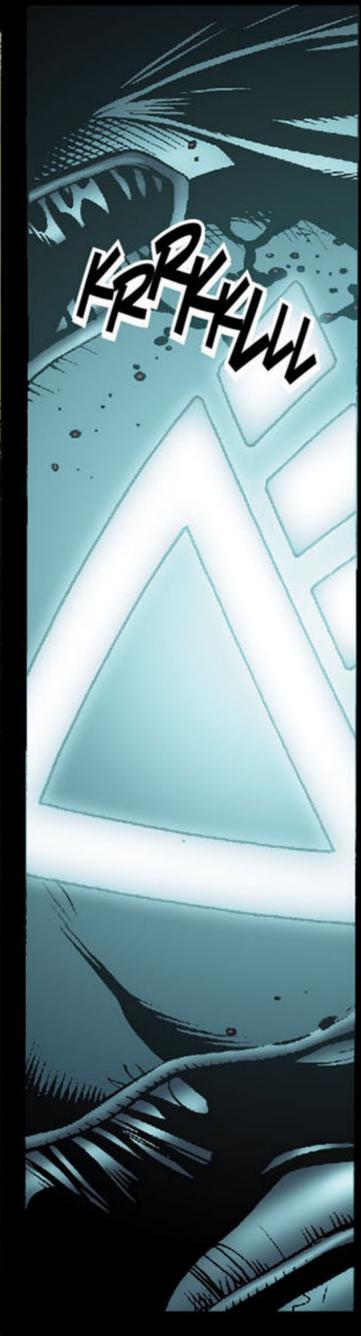
کل فاندشونو.













و با این
قدرت، بالاخره
نور رو فاموشن
می کنم.

قسمت بعدی: خیزش
جان جونز
مریخی!



PROLOGUE **BLACKEST NIGHT**



43
E. SEP '09

GREEN LANTERN

**JOHNS
MAHNKE
ALAMY**



BRUCE
WAYNE

دورنام

dorname.ir

مرجع کمیک فارسی